

نگاهی به «آقارضا و صله‌کار» و «دو پله گود تر» نوشته مهیار رشیدیان **از رنجی که می‌بریم…**



مهدی کریمی

منتقد

مهیار رشیدیان اولین داستان‌هایش را در نشریاتی همچون آدینه، کارنامه، بایا و… منتشر کرد و بعد از آشنایی با احمد محمود و هوشنگ گلشیری جدی‌تر از گذشته، پا به عرصه داستان‌نویسی گذاشت؛ داستان‌نویسی او ترکیبی است از فرم و مضمون و گاهی وجهی بر وجه دیگر غالب می‌شود و گاه هم‌راه.

«دو پله گودتر» اولین کتاب اوست. داستان‌های «پای گلدسته‌های زبدین علی»، «دو پله گودتر»، «کاشی رنگ‌باخته ۶۵»، «معمومه»، «تصنیف خاک»، «قفس»، «آشایی سایه‌ها»، «۲۲»، «منظره»، «دارا، نقاش ساختمان»، «پرده‌ها»، «باد لباس‌ها را می‌برد»، «حاج لفظ‌لله، دبلنا» و «مشق فرشته» داستان‌های این مجموعه را تشکیل می‌دهند که ابتدا در سال ۱۳۸۳ توسط نشر قصه منتشر شد و بعدها در نشر نیلوفر و همان سال با داستان «حاج لفظ‌لله دبلنا» به‌عنوان یکی از تک‌داستان‌های برگزیده نهمین دوره جایزه هوشنگ گلشیری برگزیده شد.

«دو پله گودتر» روایت‌هایی است که با راوی و لحن متفاوتی نوشته شده و تجربه‌گراست و وجه مشترک آنها وجود اثری از درد، رنج و غم است و چاشنی مرگ، مرگی که لازمه داستان‌هاست و جنبه داستانی دارد. نویسنده در بیان داستانی خود، به نمادپردازی و بیان غیرمستقیم توجه دارد و همه پرداختش معطوف در توجهی است که به مضمون اصلی درونی‌شده در داستان‌هایش دارد یعنی «درد»؛ دردی که حلقه اتصال تمامی داستان‌ها محسوب می‌شود اونیقی می‌زند که ریشه آن گاهی در بیرون زندگی است و گاهی درون آن.

ویژگی اصلی آثار رشیدیان، در عنصر زبان است. زبانی که ترکیبی از تمام لایحه‌هاست از سال‌ها روی گویش‌ها کار کرده و گویش‌های مختلف را ضبط کرده‌وری نوجوان زبان‌ها کار کرده‌و شکل استفاده از فاعل و مفعول‌ها، چگونگی نقطه‌گذاری جملات را به کار گرفته است، که ترکیبی از غرب، شمال و جنوب، اما با تأکید بیشتر بر غرب. زبان برای او اهمیت ویژه‌ای دارد و همین توجه و اهمیت باعث شده که برخی از عناصر دوبویژه داستان از بین برود و داستان‌هایی که زبان ساده‌تری دارد، داستان بسط و گسترش بیشتری پیدا کرده است. داستان‌های اولیه او تا داستان «قفس» تمام ذغذغه نویسنده بر زبان است. اما از این داستان به بعد، بیشتر روایت‌کردن است که برای او اهمیت دارد.

اوج داستان‌نویسی نویسنده در آثار داستان «دو پله گودتر» می‌توان دید. داستانی که در کارنامه داستان‌نویسی مهیار رشیدیان می‌تواند حرفی برای گفتن داشته باشد. داستان، داستان افسر جوانی است که با یک حکم ماموریت از پایتخت وارد یکی از شهرستان‌ها می‌شود؛ در این میان اتفاقاتی دامش را می‌گیرد و زندگی او را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ داستان سرنوشته است. فضاسازی مناسب، واژه‌ها و ترکیبات هماهنگ با مضمون داستان، ایجاز‌ها و اطناب‌های به‌جا و پایان‌بندی داستانی، از «دو پله گودتر» داستانی خواندنی و ماندگار ساخته است. داستانی که با یک فضاسازی به‌جا و شایسته خواننده را به داستانی‌ااهی می‌کند که تا ریکی‌های زندگی، قرار نیست رمانتیک باشد و صرفاً مثل دنیای خودش است و نویسنده به تنها چیزی که توجه دارد تعریف درست داستانش است: «سال‌ها بعد از کم‌شدن پری جان، مردانی که به گمانش همان لخت‌های ختنه‌شده روز اول بوده‌اند با سنگ و چاقق دنبالش کرده‌اند. افسر جوان که حالا دیگر نشانی از جوانی ندارد، با یونیفورم نظامی که هنوز هیچ‌کس نفهمیده چه رنگی است، پیچیده در پتویی سرخ، دو پله گودتر از پل می‌نشیند و شب‌های تاریک از برق لبه کلاه و آتش گل‌لنداخته سبگارش شناخته می‌شود.»

داستان بلند «آقارضا و صله‌کار»، دومین تجربه داستانی رشیدیان است. داستان یک بازجویی؛ بازجویی رضا، آوازه‌خوانی که حالا حنجره زخمی‌اش مجال سخن گفتن را هم از او گرفته است. داستان، واگویهایی است از روزگار گذشته، سرنوشته مردمی که زندگی هر بار روی تازه‌ای به آنها نشان داده است؛ داستان آنها که گاه بر پشت زین نشسته و گاه زین بر پشتشان نهاده‌اند و این طبیعت زندگی است و مهملی بر داستان گویی. در «آقارضا و صله‌کار» با تسلط گویش بومی مواجهیم که مانع از گسترش دیگر عناصر داستانی می‌شود، هرچند که صحنه‌ها و کاراکترهای درخشانی در داستان وجود دارند، اما همین زبان به‌نوعی عاملی آگاهانه از سوی نویسنده است برای پیوند با برخی از ویژگی‌های زبانی در خدمت مضمون داستان؛ داستان فرار و فرودهای آدم‌های آشنا: «شما ندیدی… ولی من داشنان عین اون روز… همین عین روز که نشسته بودن دور تاور لیه پشتیام حیاط خونه زلفی… همه، همه کلاغ‌های شهر اومده بودن… اولش ساکت و بی‌صدا بودن… انگار یکی خیرشان کرده باشه که قراره تونی خانه یکی رو بکشن… دور تاور نشسته بودن…»

سال چهارم شماره ۹۸۹

۱۴۰۰.۰۱.۲۹

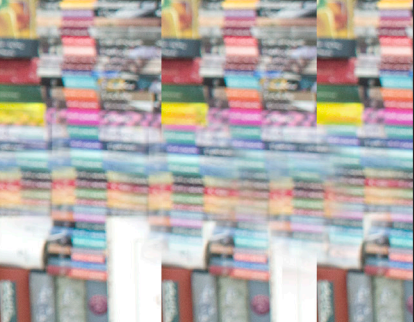
۱۸ / آریل ۲۰۲۱

گفت‌وگو مهیار رشیدیان به‌مناسبت انتشار «بزها به جنگ نمی‌روند»

کلاس‌های گلشیری موجب شد

از ظرفیت‌های

زبان فارسی استفاده کنم



آرمان ملی – گروه ادبیات و کتاب: مهیار رشیدیان (۱۳۵۷– خرم‌آباد) شعری خوب در داستان‌نویسی فارسی داشت، اما وقفه‌ای سیزده‌ساله موجب شد او داستان‌هایش فراموش شوند. اما او با «آقارضا و صله‌کار» و باز نشر مجموعه‌داستان اولش «دو پله گودتر» دوباره به ادبیات داستانی فارسی بازگشت. اولین نوشته‌های رشیدیان توسط سیدفرید قاسمی در نشر به شقایق منتشر شد، اما آشنایی با احمد محمود و هوشنگ گلشیری مسیر داستان‌نویسی او را عوض کرد. اولین داستان‌های او در مجله‌های معتبر آن زمان – آدینه و کارنامه – منتشر شد. در سال ۸۳ اولین مجموعه‌داستان او «دو پله گودتر» توسط نشر قصه منتشر شد که جزو بهترین تک‌داستان‌های جایزه گلشیری در سال ۱۳۸۴ شد. از سال ۸۳ تا ۹۶ به سمت فعالیت‌های مطبوعاتی و مستندسازی سوق داده می‌شود که نتیجه آن در حدود پنجاه ساعت تهیه و تولید فیلم مستند، بخصوص مستندهای صنعتی و عمرانی است که بخشی از آن را در آخرین اثرش که به‌تازگی از سوی نشر نیلوفر منتشر شده می‌توان دید: «بزها به جنگ نمی‌روند». آنچه می‌خوانید گفت‌وگو با مهیار رشیدیان به‌مناسبت انتشار رمان «بزها به جنگ نمی‌روند» با گریزی به کتاب‌های پیشینش است.



سمیرا سهرابی

روزنامه‌نگار و داستان‌نویس

◀ **با وجود تجربه انتشار سه کتاب و احتمالاً آثاری که**

هنوز به چاپ نرسیده‌اند، هر بار که به داستان تازه‌ای فکر می‌کنید چه چیزی شما را به نوشتن دوباره وامی‌دارد؟

یکی از مهم‌ترین تجربه‌های من به زمان انتشار داستان‌هایم برمی‌گردد… دقیقاً وقتی کتاب چاپ‌شده به دستم می‌رسد… حسن گنگ و در عین حال ترسناکی است. ترسی همراه با شادی. دقیقاً وقتی که می‌فهمی دیگر داستان از آن تو نیست؛ یعنی حالا دیگر حیات خودش را دارد. به‌نوعی بند نافش بریده. اینجاست که ترسی گنگ گریبان‌تر را می‌گیرد و در عین‌حال پرشسی سهمگین مطرح می‌شود. صدای درونت می‌پرسد؛ یعنی دوباره کتاب دیگری خواهی داشت؟! آیا دوباره داستانی خواهی نوشت؟ یا دیگر در همین یک، دو یا سه کتاب‌ماندی؟! بسیاری از نویسنده‌ها یک یا دو کتاب بیشتر منتشر نکرده‌اند. و بعد تمام! البته لازم به ذکر است که انگشت‌شمار نویسندگان برجسته‌ای هم داریم که با یک مجموعه‌داستان یا یک رمان برای همیشه در تاریخ ادبیات ما ماندگار شده‌اند، اما برعکسش نیز صادق است… به هر حال من فقط می‌خواستم به آن احساس پس از انتشار اشاره کنم. در هر صورت بعد از مدتی باز همه چیز عادی و درگیری با سوزه تازه آغاز می‌شود. یک زمانی نوشتن برای من کاملاً شهودی و غریزی بود، اما اکنون کاملاً مکانیکی و طبق برنامه و تحقیق پیش می‌رود… هر چند در نهایت نیروی محرکه‌ای که من نویسنده را به نوشتن وادار می‌کند، همان شگفتی و شهودی است که در روند نگارش رخ می‌دهد. در لحظاتی که خلق صورت می‌گیرد، مثل وقتی که جمله‌هایی هیچ پیش‌فرضی در پی یکدیگر نوشته می‌شوند یا شخصیتی بی‌برنامه وارد داستان می‌شود یا مکانی تازه تجسم می‌شود، بی‌آنکه تصور را بیشتر کرده باشی… و در نهایت مجموعه‌ای از احساسات که به‌واقع قابل تشریح و توصیف نیستند، همه دست‌به‌دست هم می‌دهند و نوشته تازه را پیش می‌برند.

◀ **ایده هر دو رمانتان از کجا می‌آید و روند نگارششان چه روزه‌ای را طی کرد؟**

لازم به ذکر است که از اول بحث باید دو کتاب آخر را از هم جدا کنیم؛ زیرا هم از نظر سبک و ساختار نوشتار باهم متفاوت‌ند و هم به لحاظ نگرش و جغرافیای داستانی فرق‌های عمده دارند… اما نکته‌ای که در مورد همه داستان‌های من صادق است، تأثیری است که از واقعیت موجود می‌گیرند؛ یعنی مثلاً ماجراهای زندگی چند شخصیت واقعی با عبور از فیلتر تخیل من تبدیل به یک شخصیت داستانی می‌شود که در واقع هم نشانه‌هایی از آن چند تن را دارد،



عکس وحید طباطبایی

آرمان ملی – گروه ادبیات و کتاب: مهیار رشیدیان (۱۳۵۷– خرم‌آباد) شعری خوب در داستان‌نویسی فارسی داشت، اما وقفه‌ای سیزده‌ساله موجب شد او داستان‌هایش فراموش شوند. اما او با «آقارضا و صله‌کار» و باز نشر مجموعه‌داستان اولش «دو پله گودتر» دوباره به ادبیات داستانی فارسی بازگشت. اولین نوشته‌های رشیدیان توسط سیدفرید قاسمی در نشر به شقایق منتشر شد، اما آشنایی با احمد محمود و هوشنگ گلشیری مسیر داستان‌نویسی او را عوض کرد. اولین داستان‌های او در مجله‌های معتبر آن زمان – آدینه و کارنامه – منتشر شد. در سال ۸۳ اولین مجموعه‌داستان او «دو پله گودتر» توسط نشر قصه منتشر شد که جزو بهترین تک‌داستان‌های جایزه گلشیری در سال ۱۳۸۴ شد. از سال ۸۳ تا ۹۶ به سمت فعالیت‌های مطبوعاتی و مستندسازی سوق داده می‌شود که بخشی از آن را در آخرین اثرش که به‌تازگی از سوی نشر نیلوفر منتشر شده می‌توان دید: «بزها به جنگ نمی‌روند». آنچه می‌خوانید گفت‌وگو با مهیار رشیدیان به‌مناسبت انتشار رمان «بزها به جنگ نمی‌روند» با گریزی به کتاب‌های پیشینش است.

و هم خودش به‌طور مجزا یک شخصیت و هویت مستقل پیدا می‌کند. در «آقارضا و صله‌کار» نیز دقیقاً چنین فرآیندی طی می‌شود. در این اثر، همه عناصر و خط قصه اصلی داستان کاملاً براساس شنیده‌ها و گردآوری روایت‌های مجلی شکل می‌گیرد. مثل‌هایی که با عبور از فیلتر داستان من هویت جداگانه‌ای به خود می‌گیرند، و در یک جغرافیای کاملاً نامشخص و خیالی، بی‌اینکه اسم از هیچ مکان و جغرافیای مشخصی آورده شود. هر چند در روند داستان نشانه‌ها حقیقت ماجرا را اعیان می‌کنند. حقیقتی همراه با حدت و گمان. اما در «بزها به جنگ نمی‌روند» داستان در جغرافیای مشخصی می‌گذرد. در دوره خاصی از تاریخ… هر چند نکته‌ای که در مورد هر دو کار صحت دارد؛ صحبت از حواشی برای بیان و نشان دادن متن است.

◀ **چه در داستان‌های مجموعه «دو پله گودتر» و چه در «آقارضا و صله‌کار» و «بزها به جنگ نمی‌روند» مهم‌ترین نکته موضوعاتی است که انتخاب می‌کنید؛ یعنی فاصله گرفتن از فضاهای آشنا. مخاطب با انتخاب یکی از کتاب‌هایتان می‌تواند اطمینان پیدا کند که با داستان و فضای جدید و ناشناخته‌ای روبه‌رو می‌شود. انتخاب این‌گونه فضاهای غیرتهرانی از زیست شما می‌آید؟**
جالب‌ترین نکته اینجاست که من در طی چهل‌وسه سال عمرم، بخش بیشتر– یعنی از نوزدهسالگی – ساکن تهران بوده‌ام، و در این فضا و جغرافیا زیست‌ام. اما از همان اوایل کار نوشتن، فضاهایی که در کودکی دیده و از آنها شنیده‌ام ملکه ذهنم بودند. فضاهایی که اکثر داستان‌های «دو پله گودتر» و پس از آن «آقارضا…» به‌نوعی انعکاسی از آنها بودند؛ خیالاتی که بیشتر حکم ترمیم نقاشی‌های کهن را برای من داشته. مثل کسی که نقاشی کهنه‌ای را در میم می‌کند. من هم در این دو کار، بخصوص در «آقارضا…» تصاویری را بازسازی می‌کردم که هیچگاه مشابه آنها را نیز ندیده بودم. دقیقاً برعکس «بزها به جنگ نمی‌روند» که نتیجه چند سال مستندسازی در پروژه‌ها و کارگاه‌های راه‌سازی است… هر چند که بنیان داستان براساس تخیل پیش می‌رود، اما کلیت اثر بر این تجربه زیسته زندگی است. در کل وقتی که به آثار داستانی برتر تم توجه می‌کنیم، از آمیزه تجربه زیسته و تخیل نویسنده تشکیل می‌شوند. در آخر گفتنی است داستانی که اکنون در گپ‌وردا نوشتنش هستم دقیقاً در خیابان‌ها و خانه‌های امروز تهران می‌گذرد.

◀ **به دلیل نبودن فضاهای داستان «بزها به جنگ نمی‌روند» و البته شگردهای متفاوتی که در روایت داستان وجود دارد، ممکن است برخی از مخاطبان را در میانه داستان خسته کند، هر چند پس از کمی صبر با چنان فضاهایی روبه‌رو می‌شود که مزد صبوری‌اش را می‌گیرد؛ به نحوی که تجربه خواندن «بزها به جنگ نمی‌روند»**

به بحران می‌شوند… به نظر می‌رسد این داستان با یانی ندارد؛ چرا که داستانی از تقابل‌هایی ذاتی و از گذشته تا حال و آینده است.

ببینید اولاً ناسوت جمع تقیضین است؛ یعنی جهانی که مادر آن زندگی می‌کنیم به‌واسطه همین تناقض‌ها معنا پیدا می‌کند و خوانمانخواه ما نیز در میانه اینها معنا می‌شویم. پس وقتی داستانی می‌خواهد انعکاسی از موقعیت موجود باشد خوانمانخواه گرفتار این طرح می‌شود. حالا اگر با فاصله به این مفاهیم بنگریم، به صورت تصویری با یک چرخه یا به نوعی مفهوم دایره‌وار روبه‌رو می‌شویم.

ادبیات ۱۱

نقطه‌ای بر دایره که هم نقطه آغاز است و هم پایان، اما نه نقطه آغاز است و نه پایان، و این دقیقاً حکمت همان حرف شماست وقتی که می‌گویید مجموعه این تقابل‌های ذاتی از گذشته تا حال و آینده ادامه دارد و نمی‌توان پایانی برای آنها تصور شد.

◀ **شکل تصویرسازی در «بزها به جنگ نمی‌روند» نقش مهمی در تأثیرگذاری بر ذهن مخاطب دارد. کیفیت «دیدن» چقدر بر چنین تصویرپردازی‌هایی تأثیر داشته است؟**

این داستان بیش از اندازه تحت‌تأثیر فرآیند دیدن است. ببینید به‌نوعی این کار از دل سال‌ها مستندسازی صنعتی – عمرانی درآمد است. من چند سال به شکل بی‌دربی در پروژه‌های راه‌سازی حضور داشتم و از روند پیشرفت پروژه‌ها عکس و فیلم تهیه می‌کردم، اما زمانی شروع به نوشتن «بزها به جنگ نمی‌روند» کردم که مدت‌ها بود از این محیط‌ها فاصله گرفته بودم، و تمام آن تصاویر دیگر در پس ذهن من نه‌نشین شده بود… از آنجا دیگر قدرت تخیل بود که تصاویر پس ذهن را به نفع داستان بازسازی می‌کرد.

◀ **پایان‌بندی همدار در سه اثر داستانتان، پایان‌بندی‌هایی بودند که در عین تأثیر گذاریشان به فراخور داستان شکل گرفته‌اند، حساسیت ویژه‌ای در شکل‌گیری پایان‌بندی برای شما وجود دارد؟ به بیانی دیگر شروع و پایان را از همان ابتدا مشخص می‌کنید یا رفته‌رفته شکل می‌گیرد؟**

دقیق به همان شکلی است که می‌فرمایید؛ یعنی به نوعی به فراخور داستان شکل می‌گیرند. در کل باید بگویم که بنده به شدت روی شروع‌های داستانم حساس هستم. بارها پیش آمده که روزها حتی هفته‌ها وقت برده تا شروع یک داستانی شکل گرفته. یعنی سنگ بنای اولیه ساخته شده و ادامه داستان سطر به سطر در پی آن پیش رفته است؛ لاقل برای من پاراگراف اول بسیار مهم است. بیش از حد. بعد از آن است که نسبت به سبک، ساختار و موضوع داستان بقیه عناصر به ترتیب اولویت چیده می‌شوند… اما در مورد پایان‌بندی داستان‌ها تاجایی که من می‌دانم همه

از دل خود داستان‌ها زاده شده و شکل گرفته‌اند. در واقع روندی کاملاً شگف و شهودی دارد.

◀ **پرداختن به مساله گویش و تلاش برای بازنمایی آن در داستان‌هایتان از کجا نشأت می‌گیرد؟**

به گمان من یکی از مهم‌ترین ارکان قصه بحث زبان است؛ یعنی دیگر عناصر نیز به نوعی در بستر زبان نشو و نما پیدا می‌کنند. به همین دلیل من همیشه از همان زمان‌هایی که در جلسات آقای گلشیری اولین داستان‌هایم را می‌خواندم و نقد و نظر ایشان و دیگر افراد آن جمع را می‌شنیدم به این نتیجه رسیدم که باید روی ظرفیت‌های زبان فارسی برای قصه‌گویی استفاده کنم. از بررسی متون کهن گرفته تا غور در لکنه‌ها و گویش‌های گوناگون. مهم‌ترین نکاتی که در ساخت و پرداخت فضاهای داستانی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ نتیجه این نگاه را می‌توان در داستان‌های اخیر من، به‌خصوص در «آقارضا و صله‌کار» به وضوح دید.

◀ **نقش مردگان و اجساد در هر دو رمان «آقارضا و صله‌کار» و «بزها به جنگ نمی‌روند» درست به اندازه زنده‌ها در پیشبرد داستان اهمیت دارد. آیا این همان جایگاه مردگان در میان زندگان است برای شما؟**

ببینید تجربه‌های زندگی هر فردی که می‌نویسد در بندیدن نوشته‌هایش حضور دارد. من نیز از دوران کودکی تجربه‌های غریبی داشته‌ام. مثلاً از وقتی به یاد دارم کودکی من با جنگ و بمباران و صدای مهیب شکستن دیوار صوتی گره خورده است. و پیرو آن داستان‌هایی که با اطر افرایمان می‌شنیدیم. خب همه اینها ملکه ذهن می‌شود و بعدها در نوشتن آدم خودش را

نشان می‌دهد.

◀ **می‌توان با استناد به موضوعات و پرداخت داستان‌هایتان چنین برداشت کنیم که اهل ماجراجویی در نوشتن هستید؟**

بله دقیقاً هم ماجراجویی در نوشتن و هم ماجراجویی برای نوشتن. این ماجراجویی هم جنبه عملی دارد و هم نظری. به این معنا که هم جنبه زیست نویسنده مهم است و هم کنجکاو‌هایش در متون کهن و متن‌های خاص و عجیب… مثل آنچه در علوم غریبه و خفیه با آن روبه‌رو هستیم.

دیدگاه

خود داشته و جنگ‌ها و خونریزی‌های فراوانی محتمل شده است. جهانی که اتفاقا با اهالی خود کمتر ملاحظت به خرج داده است. آنها را از مواهب همراهی با سایر اقلیم‌ها محروم کرده و در ازای آن چیزی جز فقر و حسرت باقی نگذاشته است. شغل اکثر این آدم‌ها قاچاق و کولبری است که هر کدام به نوعی امنیت و کیفیت زندگی آنها را به مخاطره می‌اندازند. همین حداقل نیز در سایه احداث تونل از آنها گرفته می‌شود و چاره‌ای جز کوچ کردن باقی نمی‌گذارد. اقلیم در این نقطه از زندگی آنها نهایت قساوت را در حق شان روا داشته و تمامی اصول همزیستی منسلت‌آمیز را زیر پا گذاشته است. حتی به مرده‌های آنها رحم نکرده و سیل خروشان و بی‌تسامحش تمامی خاطرات و آثار عزیزانشان را با خود بر داشته و به این خود دست می‌برد. استخوان‌هایی مانده از جنگ و تکه‌تکه از خاک که هر کجایش دنیایی از تاریخ را در خود جای داده با سیل شسته می‌شود و می‌رود و معادلات این مبارزه میان آدم‌ها را به سمت‌وسوی دیگری سوق می‌دهد.

رویاورویی انسان‌ها در سایه سنگین اقلیم در جهت حرکت می‌کند که به تدریج ریشه‌دارترین اختلافات رنگ می‌بازند و همگی در طرفی می‌ایستند و اقلیم در جانبی دیگر قدم علم می‌کند. این‌جا است که ماهیت این جهان به چالش کشیده می‌شود. جهانی که می‌تواند در یک آن‌تروپی خودساخته، تمامی اجزای خود را فریباشد، فارغ از اینکه چه سطح از احساس تعلق در آنها وجود داشته باشد؛ جهانی عاری از شگفتی که نه تنها قواعد و مناسبات دیگر را بر نمی‌تابد که حتی مجاز است آنجا در خود ساخته نیز زیر پا بگذارد و بر آن بشورد.